

مقلدها

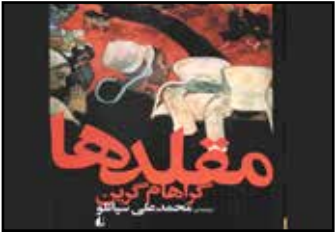
نویسنده: گراهام گرین

مترجم: محمدعلی سپانلو

گراهام گرین یکی از نویسندگان صاحب سبک اهل انگلستان است و تا زمان جنگ جهانی دوم در مطبوعات کار می کرد. با شروع جنگ به بخش اطلاعات ارتش پیوست و در آفریقای مرکزی و غربی به مأموریت رفت و پس از جنگ یکسره به کار نویسندگی پرداخت. سفرهای بسیاری کرد و از تجارب عینی زندگی و آشنایی اش با نظام‌های سیاسی و اقوام بشری برای نوشتن کتاب‌هایی معماگونه بهره برد. گراهام گرین «مقلدها» را در سال ۱۹۶۶ در پی سفر به جزیره هائیتی نوشت. خوانندگان ایرانی اغلب او را نویسنده داستان‌های شبه پلیسی می‌دانند.

رمان مقلدها در کشور هائیتی اتفاق می‌افتد که جزیره‌ای بین کوبا و جزیره پورتوریکو از مجمع‌الجزایر آنتیل بزرگ در مرز اقیانوس اطلس و دریای کارائیب است. کریستف کلمب هائیتی را کشف کرد و از آن پس این جزیره حوادث بزرگی به خود دیده است.

در اواخر قرن هفدهم برده‌ای سیاه به نام توسن دوور تور رهبر نخستین شورش استقلال طلبانه علیه استعمارگران برای بنیان‌گذاری یک هائیتی آزاد شد. او در زندان ناپلئون در گذشت، اما افسانه‌های او همچنان باقی است. پس از او دسسالین تاصد سال استقلال و آزادی را در هائیتی برقرار کرد و پس از فراز و نشیب‌های فراوان در استعمار مجدد و هجوم ثروتمندان آمریکایی، این جزیره به دو بخش ثروتمند مدرن و فقیر تقسیم شد تا این که دکتر دووالیه که یک پزشک روستایی بود تمام کشور را یکپارچه به حلیی آباد تبدیل کرد. دکتر دووالیه که او را پایادوک صدا می‌کردند با زد و بند به حکومت رسید و با خلع ید ارتش هائیتی، دو گروه نظامی گارد ریاست جمهوری و سازمان امنیت هراس‌انگیزی به نام لولوخور خوره را پدید آورد و با این دو نیرو، در سیلی از خون، پایه‌های حکومتش را محکم کرد.

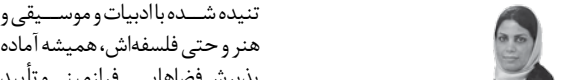
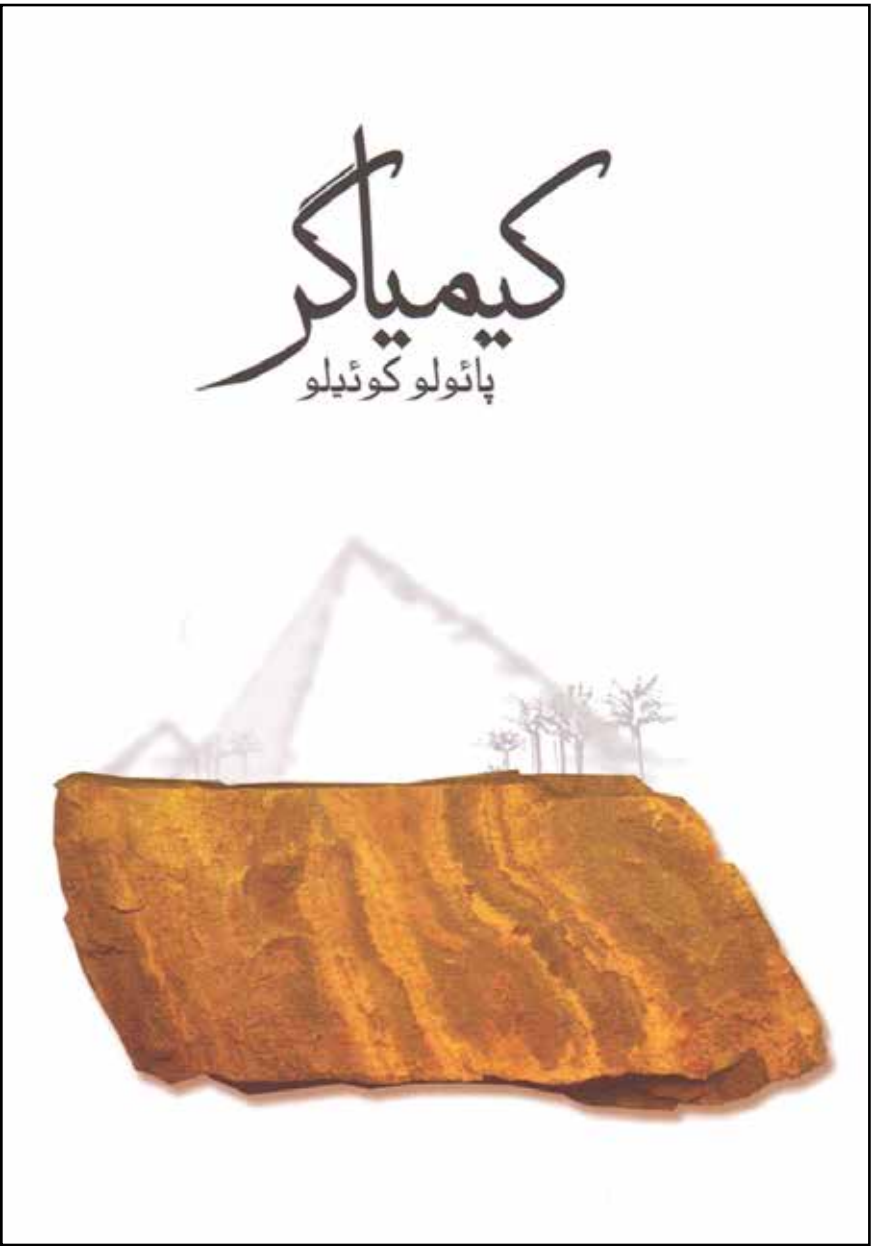


کادرهای متخصص را از کشور تاراند مخالفان را همراه با خانواده‌هایشان سر به نیست کرد، روزنامه‌ها را بست، تلفن را قطع کرد، برق را با دست‌کاری تقلیل داد و با نیروی خرافه پرستی جامعه را به عقب برگرداند، عبور و مرور شبانه ممنوع شد و خود را مادام‌العمر رئیس‌جمهور اعلام کرد، روابطش را با کشورها قطع کرد، سفارتخانه‌ها را تعطیل کرد و نماینده پاپ را از کشور اخراج کرد.

در دست زمانی که هائیتی در میان این حصارهای تنگ و تاریک از یادها فراموش شده بود، گراهام گرین در هیبت یک جهانگرد قدم به هائیتی گذاشت و مدتی در آنجا زندگی کرد و تمامی این سیاهی و فقر و عقب‌ماندگی و رعب و وحشت را به چشم دید و پس از بازگشت، رمان مقلدها را نوشت. مقلدها یک تنه بیشتر از تمام مطبوعات، همچون تندر صدا کرد و افکار عمومی جهان را متوجه این سرزمین دیوژه کرد. تا زمانی که مقلدها خوانده می‌شود، زخم این سرزمین مرگ‌زده تازه می‌ماند، زیرا این رمان بیش از هر رسانه‌ای مؤثر است و این است ارزش بدون جایگزین ادبیات. رمان مقلدها وضع بشر را در چنبره نظام‌های ستمگر در اقلیمی دور افتاده و بدمون باز تاب خبری، به تصویر می‌کشد. این رمان شهادت‌نامه‌ای است درباره مرگ آزادی و سیاه‌روزی مردمانی که آن را با جنگ و مبارزه به دست آورده بودند. اگرچه محمدعلی سپانلو به‌عنوان شاعری با سبک و زبان مخصوص به خودش شناخته شده؛ در طول حیاتش آثاری از آلبر کامو، سارتر و دیگران نیز ترجمه کرده است. با این حال کمتر به‌عنوان مترجم شناخته می‌شود. وی مقلدها را مسئولانه و با وسواس چشمگیری ترجمه کرده و با نوع واژگان و زبانی شاعرانه، نثری مخصوص به خود آفریده است. رمان مقلدها یک سال پس از مرگ محمدعلی سپانلو منتشر شد. تصویر روی جلد کتاب، بخشی از تابلوی جدال یعقوب با فرشته اثر پل گوگن است. کتاب را نشر افق منتشر کرده است.

کیمیاگر، کتابی زرد که در ایران فاخر تلقی شد

عامه‌پسندی از جنس آمریکای لاتین



افسانه فرقدان - روزنامه نگار

پائولو کوئیلو نویسنده نام‌آشنای آمریکای لاتین، این روزها در ایران نه نامی غریبه است و نه حتی چهره‌ای ناشناخته. این نویسنده برزیلی با کیمیاگر به ایران آمد، در میانه دهه ۷۰؛ همان سال‌هایی که مهر ممنوعیت بر پیشانی بسیاری از نویسندگان نخبه‌گرای ایرانی خورده بود و استعداد یا تجربه‌های نوشتن آن‌ها در گوشه‌خانه‌ها کز کرده بود.

همان سال‌هایی که کتاب‌فروشی‌ها خالی از نامشان بود و البته امروز هم حال و روز نویسندگان نخبه ایران چندان توفیری با آن سال‌ها نکرده است. ناشران نیز به ناچار به چاپ کتاب‌های ترجمه‌ای روی آوردند و در این میان از هوشمندی و تعهد مترجمان نسل اول خبری نبود. در نتیجه کتاب‌های زردبازاری و عامه‌پسند، بازی را به نفع خود رقم زده بودند و نوجوانان و جوانان ایرانی کتاب‌های فثانه حاج سیدجوادی و فهمیه رحیمی و م. اعتمادی و نویسندگان این‌چنینی‌رامی خواندند و دست به دست می‌کردند. سال‌هایی که کتاب‌های نخبه‌گرا کم‌تیرا بودند و بازار گرمی نداشتند، اگر چه هنوز هم ماجرا به همین منوال است. در این میان رمان کیمیاگر پائولو کوئیلو با ترجمه دل‌آقهره‌مان به ایران آمد و به سرعت میان جوانانی که رمان‌های عامه‌پسند ایرانی را تازه کنار گذاشته بودند و سرگردان در میان مایگی ایرانی با پیش‌زمینه‌ای ذهنی از عرفان دیرپای ایرانی، در فضای مه‌آلود عرفان‌زده عاریتی و تازه کیمیاگر، مجذوب عرفان ذهن تاریخی خود شد. ناگفته پیداست که فرهنگ و اندیشه ایرانی با سابقه طولانی عرفان

می‌گرفت. اما پائولو کوئیلو کیست؟

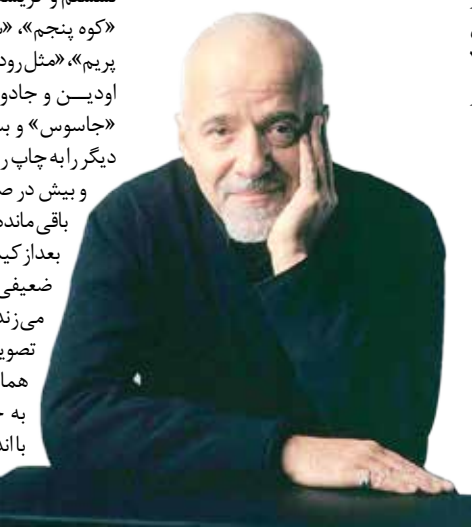
پائولو کوئیلو کیست؟

پائولو کوئیلو در ۲۴ اوت سال ۱۹۴۷ در ریودوژانیروی برزیل به دنیا آمد، در مدارس عیسوی تحصیل کرد و اکنون یک کاتولیک مذهبی معتقد است. خانواده پائولو در برزیل از طبقه متوسط محسوب می‌شد. در ابتدا قرار بود وکیل شود، اما او در عوض اعتبار و زندگی روزمره یک حقوق‌دان را رها کرد و در سودای نویسنده شدن، به تجربه‌گرایی روی آورد. او به نقاط بسیاری در سراسر دنیا سفر کرد و در این سال‌ها مانند یک هیپی زندگی می‌کرد و در نتیجه به مواد مخدر

روی آورد. کوئیلو پیش از نویسنده شدن، به‌عنوان بازیگر، روزنامه‌نگار و کارگردان تئاتر نیز به فعالیت پرداخت. همچنین او به تاه‌سرابی روی آورد و توانست از این راه درآمدزایی کسب کند. او در این سفر و آزمون و خطاها با اعتقاداتی که اغلب شرقی بودند همچون بودیسم، یوگا، هندوئیسم و تائوئیسم آشنا شد، اما هرگز پیرو جدی هیچ آیینی نشد، بنابراین از هر آیینی مشتی آب برداشت و بی‌آنکه حتی به عمق آن‌ها بنگرد یا در هر کدام از مسلک‌ها، سلوکی جدی و طولانی و دیر پا داشته باشد و بتواند معنار از ژرفنای این اعتقادات بیرون بکشد یا به آن‌ها باور داشته باشد و بتواند از پوسته عبور کند و درکی عمیق پیدا کند، دست به خلق آثاری با فضاهایی ساکن و بدون دینامیک زد. پائولو کوئیلو شخصیت‌هایی در خود فرو رفته ساخت که در جست‌وجو سیر و سلوک برای یافتن خویشتن خویش بودند و این درست همان چیزی بود که انسان تازه‌وارد به قرن بیست و یکم نیاز داشت تا در میان هیاهوی پر سر و صدای ماشینیسیم روایتی برای خود و از خود بشنود. در این برهه، پائولو کوئیلو با درایت و هوشمندی، از پرداختن به هر گونه روایت عاشقانه و دراماتیک معمول در رمان‌های عامه‌پسند اجتناب می‌کند و بر آن می‌شود تا طرحی نو دراندازد و حرفی تازه بزند، آن‌هم برای مخاطب سرگردانی که میان آهن و فولاد و خاکسترهای پس از جنگ جهانی دوم در گوشه گوشه جهان، در جست‌وجوی خویشتن است.

داستان شهرت کیمیاگر

نخستین کتاب کوئیلو به نام «آرشیوهای جهنم» در سال ۱۹۸۶ منتشر شد و شکست خورد. بعد از آن «خاطرات یک مغ» را نوشت و سال بعد «کیمیاگر» را توسط یک ناشر کوچک برزیلی در ۹۰۰ نسخه منتشر کرد و تصمیم گرفت دیگر آن را تجدید چاپ نکند. اما با انتشار کتاب بعدی او به نام «بریدا» ناگهان کتاب کیمیاگر به پر فروش‌ترین کتاب برزیل تبدیل شد و بیش از ۶۵ میلیون نسخه آن به فروش رفت. کیمیاگر که حاصل ۱۱ سال پژوهش او در علم کیمیاست، برای گریز از زخم‌ها



و دردهای گریزناپذیر جهان مدرن، انسان اجتماعی شهرهای شلوغ و پرهیاهو را به دنیای درون فرامی‌خواند و سفر به درون و رسیدن به روشنایی را پیش‌روی خوانندگان خود قرار می‌دهد. شخصیت‌های داستان‌های پائولو کوئیلو در میانه‌قرنی که همه درگیر روابط پیچیده انسانی هستند، خط سیری ساده را طی می‌کنند تا از گزند انسان‌ها و ناگواری‌های جهان در امان باشند. کوئیلو در قرن بیست و یکم به غریزه تاریخی انسان مدرن پاسخ می‌دهد و انسان در نهایت به زمین آمده را، دوباره به آسمان‌ها می‌برد.

شباهت عرفان سطحی کوئیلو

به عرفان بودایی سپهری

اگرچه ممکن است قیاس کاملاً دقیقی نباشد، اما این نوع نگاه در قرن معاصر، نظرگاه سه‌رأب سیری به جهان را به ذهن متبادر می‌کند؛ سهرابی که تحت‌تأثیر عرفان بودایی، از نور و فضا و نیایش گل و گیاه می‌گوید و گویی از جهان پردغده و مردم در حال گذار از بحران سرزمینش، بی‌خبر است. سه‌رأب در حالی از قطاری که با خودش نور می‌برد و از نیایش گل و گیاه می‌گوید که نیما به انسان معاصر و حتی نیاز به قالب شعری تازه برای انسان اجتماعی معاصر، نگاهی ژرف دارد؛ شاملو تمامیت انسان و بحران او را در عشق و آزادی، جان‌مایه نگاهش قرار می‌دهد و اخوان می‌شود شاعر «این‌جا و اکنون» ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد و تا به امروز نیز تاریخ شعرهای اجتماعی او منقضی نشده‌اند و فروغ فرخزاد زنانگی و جسارت و عصیان را به شعر معاصر می‌آورد. پائولو کوئیلو نیز به همین ترتیب از روان‌شناختی انسان معاصر چشم‌می‌پوشد و بدون داشتن چشم‌انداز عمیقی به تمامی کنش‌ها و واکنش‌های مردم پیرامونش شخصیت‌هایی می‌سازد بدون چالش و یک‌بعدی که راه‌گریز را در بازگشت به درون می‌بینند. پائولو کوئیلو نیز همچون سه‌رأب تحت‌تأثیر سطحی از عرفان شرقی جهان را فراموش می‌کند و با تمامیت مدرنیته آمیخته به زندگی انسان هم‌عصرش بیگانه می‌شود و به ساخت قهرمانی تماماً آسفید، روی می‌آورد. اساساً شخصیت‌پردازی در داستان‌های او، ذهن را به واکاوی وانمی‌دارد و متعاقب آن، فضا و تصویرها نیز کاملاً ساده و بدون پیچیدگی هستند؛ تصویرهایی در هاله‌ک گویی خواننده را در نوعی خلسه فرومی‌برند.

رمان‌های مشهوری که حرفی برای گفتن ندارند

پائولو کوئیلو نویسنده‌ای پسرکار است و علاوه بر آن عنوان پر فروش‌ترین نویسنده برتغالی زبان در تمام اعصار را به نام خود رقم زده است. او ظرف مدت چند سال آثار زیادی مانند «ژورونیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد»، «کنار رودخانه پیدرا نشستم و گریستم»، «یازده دقیقه» «کوه پنجم»، «شیطان و دوشیزه پریم»، «مثل رود روان»، «دنیمه‌های اودین و جادوگر پورتوبلو» و «جاسوس» و بسیاری رمان‌های دیگر را به چاپ رسانده که همه کم و بیش در صدر پر فروش‌ترین‌ها باقی‌مانده‌اند. اما او در تمام آثار بعد از کیمیاگر، دست به تکرار ضعیفی از خود ضعیفش می‌زند؛ پیرنگ، فضاها تصویرها و شخصیت‌ها و همان استعاره بازگشت به خویشتن خویش با اندکی تغییر، همان است که در کیمیاگر بود.

خواننده ایرانی با

پیش‌زمینه‌ای ذهنی از

عرفان دیرپای ایرانی، در

فضای مه‌آلود عرفان زده

عاریتی و تازه کیمیاگر

مجذوب عرفان ذهن

تاریخی خودش

تلاشی مذبوحانه برای ماندن با همان داستانی که در سراسر دنیا خواننده‌عام را با خود همراه کرد، بدون آن که دست به خلق رمانی با ساختار و فرم متفاوت و جدی‌تر بزند. او هرگز نتوانسته در آثارش به سبکی جدی در فرم و خلق شخصیت‌هایی ماندگار دست یابد. رمان‌های وی حتی از داشتن تصویر محوری برای ماندگاری طولانی و عمیق در ذهن مخاطبان‌شان خالی هستند. البته تا این‌جانی‌توان چندان ایرادی به این رمان‌ها وارد کرد، زیرا به هر حال این نوع از داستان نیز حیات خود و خواننده مخصوص به خود را دارد. بدون تردید در سراسر دنیا خوانندگانی که به ادبیات و جزئیاتش جدی نگاه نمی‌کنند، فراوان هستند اما شگفتی آن جاست که در ایران و میان خوانندگان ایرانی‌اش، کیمیاگر و رمان‌های پس از آن، به‌عنوان رمان‌های فاخر و صرفاً با استفاده از مفاهیم سطحی عرفانی، ادبیات کمال‌گرا محسوب می‌شوند. طبیعتاً سایه سنگین نام این نویسنده پر آوازه موجب شد تا زمانی بس دراز طول بکشد تا سهره‌شناسان داستان و ادبیات بتوانند روی نام برقرار قله پائولو کوئیلو نقدی بزنند و ناسره بودن داستان‌ها و تفکر درون آن‌ها را اعلام کنند.

برزیلی‌ها

نخستین منتقدان کیمیاگر

در حالی که کیمیاگر و رمان‌های پس از آن در حال شکستن رکورد فروش در سراسر دنیا بودند، منتقدان برزیلی پیش از منتقدان ادبی دیگر نقاط جهان، نقدهای تند خود را متوجه پائولو کوئیلو کردند و او را نویسنده‌ای سطح پایین، با آثاری سطحی و ساده خطاب کردند. اکنون باید رد همین جابر نقد جدی و آگاهانه منتقدان برزیلی صحه بگذاریم و بگویم که بسیاری اوقات، داستان‌ها به تخیل نقبی می‌زنند تا ما بتوانیم آن‌چه را در جهان واقعی برای گفتنش ممنوعیت داریم، به جهان داستانی ببریم و روایتش کنیم، اما داستان‌های پائولو کوئیلو گویی از جهان دیگری می‌آیند و از جهان دیگری حرف می‌زنند که هیچ ارتباطی با ماندارند و همه کم و بیش در یک سطح هستند.

سطح پایین عامه‌پسندی

در ایران

استقبال خوانندگان عام از داستانی عامه‌پسند در همه جای دنیا طبیعی است و دور از انتظار نیست، اما این‌جا باید یک پرسش جدی مطرح کنیم؛ چرا در ایران داستانی عامه‌پسند، فاخر تلقی می‌شود؟ در حالی که همان داستان در تمام دنیا خوانندگان عام خود را دارد و در همان سطح با آن برخورد می‌شود و حتی منتقدان هموطن خود پسندنده بر این گونه داستان‌ها می‌تازند. آیا سطح عامه‌پسندی در ایران آن‌قدر پایین است که کیمیاگر، نه‌داستانی برای نوجوانان و خوانندگان عام مانند تمام دنیا، که برای قشر جوانان دانشجوی تحصیل کرده، جذاب و خواندنی می‌شود؟ آیا سطح نقد و اعتماد به نفس در آنان که دستی بر ادبیات و هنر دارند، آن‌قدر پایین است که نویسنده‌ای عامه‌پسند مورد استقبال محمود دولت‌آبادی و عزت‌الله انتظامی و وزیر ارشاد قرار می‌گیرد؟